

دکتر باقرپور کاشانی



قابلیت‌ها و کارکردهای عقل

قابلیت‌ها و کارکردهای عقل

حالا ببینید من یک نکاتی را می‌خواهم ابتدا عرض بکنم، یک سری از قابلیت‌های عقل را بگویم، در مورد حس را که به همین اندازه فکر می‌کنم کافیست و کفایت می‌کند، یک سری از قابلیت‌های عقل را بگویم، عقل چیکار می‌کند؛ عقل غیر از حس است و یک قابلیت‌هایی برای خودش دارد.

ببینید عقل از کارهایی که انجام می‌دهد تجزیه مفاهیم حسّی‌ست؛ مثلاً فرض کنید که شما، شما اکنون عقل من شما را می‌خواهد تجزیه بکند، شما را چیکار می‌کند؟

شما را فرض کنید که، دستت را جدا می‌کند، دستت را جدا می‌کند، این دست را که جدا کرد، گوشت‌هایش را هم بر می‌دارد، به استخوان می‌رسد، استخوانش هم تیکه‌تیکه می‌گذارد کنار. عقل شما می‌تواند همه این‌ها را کنار هم بگذارد.

یک تلویزیون؛ شیشه‌اش را بر می‌دارد، دم و دستگاهش پشتش را می‌گذارد یک کنار، دکمه‌هایش هم می‌گذارد یک کنار، سیمش را هم می‌گذارد یک کنار، بدون اینکه جدا بکند، در ذهنت، عقل این قابلیت را دارد؛ حس که ندارد که، حس همین‌که می‌بیند، همان چیزی که می‌بیند همان است دیگر، نمی‌تواند جدا بکند این‌ها را، این عقل هست که قابلیت جدا کردن دارد، حالا می‌گویید اصلاً جدا کند، چه فایده‌ای دارد؟ دارد! می‌گویم در جای خودش. یکی از ویژگی‌های عقل این هست. یکی دیگر ترکیب مفاهیم حسی هست؛ شما آمدی امور مختلف را حس کردی، این‌ها را باهم دیگر ترکیب می‌کند. می‌گفتند یک بنده خدایی بود، کنار دریا یک سطل ماست هم بود، یک قاشق ماست بر می‌داشت می‌ریخت در آب دریا، این‌طوری هم می‌زد، می‌گفتند داری چیکار می‌کنی؟ گفت دوغ می‌خوام درست بکنم!! گفت اوه، آن همه دریا، یک کاسه ماست مگر می‌شود دوغ بشود؟! گفت ولی اگر بشه چه می‌شود!! حالا تصور کنید شما کنار دریای مدیترانه‌ای، دوغ را که دیدی که، همین آب را فرض کن دوغ باشد، اکنون تابستان است شربت خنک زعفران باشد! نمی‌توانی تصور بکنی؟ دریای مدیترانه با شربت زعفران!!

می‌توانی تصور بکنی؛ حس این‌کار را نمی‌تواند بکند، این کار از قابلیت‌های ترکیب مفاهیم حسّی، از مواردی‌ست که عقل انسان انجام می‌دهد. دیگر چی، دیگر تعمیم مفاهیم حسّی. یک چیزی را عمومی می‌کند، مثلاً فرض کنید که حس شما یک آتشی را می‌بیند، اکنون آتش را دیدید، آتش رو اکنون روشن کردیم، یک آتشی اکنون روشن می‌کنیم برای شما، خب این آتش را که روشن کردم می‌بینی این دارد نور می‌دهد، چراغ‌ها هم خاموش می‌کنی می‌بینی این دارد نور می‌دهد، حرارت هم دارد می‌دهد، حس چه می‌بیند؟ حس می‌بیند دارد نور می‌دهد و حرارت می‌بیند. آتش دوم را روشن می‌کنیم، توی آن اتاق، می‌بینی دوباره همین نور داد و حرارت داد؛ آتش سوم را ان‌شاءالله برویم خارج شهر، یک جوجی چیزی بزنیم و این کلاس هم بتواند آن‌جا برقرار بشود؛ آن‌جا یک آتش بزرگی را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم این هم نور داد و حرارت داد. این عقل است که از این مفاهیم، از این جزئیات، آتشی‌هایی که یک حقیقت خارجی، یک مفهوم کلی در نظر می‌گیرد که آقا نور؛ آتش نور می‌دهد، آتش حرارت می‌دهد؛ این آمده از جزئیات، کلیاتی را انتزاع کرده. این کار چیست؟ کار عقل هست.

دیگر چیست؟ انتزاع مفاهیم عقلی هست؛ مثلاً ببینید، حالا یک چایی‌ای بخواهیم درست کنیم، حالا این چایی که بخواهیم درست کنیم نیاز به یک آب جوش دارد آب جوش لازم است، این آب جوش را باید چه‌کار کنی، باید یک آتشی زیرش روشن کنی، این آتش را یک‌بار زیر کتری قرار می‌دهی، می‌بینی آب جوش آمد، شما یک مفهومی را در نظر می‌گیری به عنوان علیت، آب به تنهایی جوش نیامد، اما وقتی آتش زیرش قرار دادیم جوش آمد، پس آتش علت شد یا مُعد شد برای جوش آمدن آب؛ این چیست؟ این کار، کارِ یک قانون هست، کار عقل هست، این کار را انجام می‌دهد. - سوال: رابطه‌های علت و معلولی مفاهیم انتزاعی عقل هست؟

بله بله! به این صورت که می‌توانی بگویی که بالاخره این که تغییر پیدا کرد نیاز به علتی دارد مثلاً، قاعده کلی‌ست. یا مثلاً فرض کنید که یک سری ادراکاتی اصلاً با حس به وجود نمی‌آید؛ علم ما به وجود خودمان، این‌که ما هستیم، این‌که من هستم، این‌طوری نبوده که به دنیا آمدم حالا این‌طوری دست‌هایم را دیدم، خودم هم حالا جلوی آینه یک بچه‌ای دیدم، عه من هستم! من هستم! یا مثلاً یک صدایی شنیدم، صدای خودم را شنیدم، عه من صدا دارم، پس من هستم!!

یک چیزی خوردم، مزه‌ای کردم، پس من هستم!! اصلاً هستی‌ات را تو
چطوری توانستی حس کنی؟!

هستی که قابل انفکاک از خودت نیست، یک علم حضوری هست، یافتی
هستی دیگر. حتی اگر شما چشم هم نداشتی، باز هم می‌یافتی هستی،
گوش هم نداشتی شنوایی هم نداشتی باز هم می‌فهمی هستی؛ ذائقه هم
نداشتی، باز هم می‌فهمی هستی؛ هستی، تشخیص خودت را درک می‌کردی،
می‌خواهم بگویم یک سری چیزهایی اصلاً با حس درک نمی‌شود. یا علم
ما به وجود حواس؛ ببینید ما همه چیز را با قوهٔ بینایی می‌بینیم، بینایی را
چگونه درک می‌کنیم؟

همه چیز را با قوهٔ شنوایی درک می‌کنیم (می‌شنویم)، خودِ قوهٔ شنوایی را
با چی درک می‌کنیم؟

یک چیزی هست که نزد ما حاضر هست، یعنی می‌خواهم بگویم یک سری
مسائلی هست که اساساً با حس این‌ها به‌دست نمی‌آید. یا مثلاً امور
مسائلی هست که اصطلاحاً به این‌ها می‌گویند بدیهیات عقلی، مستقلات
عقلی، این‌ها را چطوری با حس به‌دست بیاوریم؟

اجتماع نقیضین؛ اجتماع نقیضین می‌گوید که بود با نبود فرق می‌کند، بود با نبود قابل جمع نیست، مگر اجتماع نقیضین در خارج هست؟ شما یک چیزی را در خارج در نظر بگیرید که در حین این‌که هست، نباشد؛ اصلاً نیست، خودتان می‌گویید اجتماع نقیضین محال است، خود آتئیست هم می‌گوید اجتماع نقیضین، با بعضی از آن‌ها ما بحث داشتیم می‌گوید من قبول دارم!! خب شما که می‌گوی اجتماع نقیضین را قبول دارید مگر اجتماع نقیضین را حس کردید؟!

اجتماع نقیضین که اصلاً خارجیت ندارد، چه در ذهن چه در خارج، این را از کجا آوردید این مفهوم را؟! این امر بدیهی را از کجا آوردید؟! عقل هست، این جزو مستقلات عقل هست. یا مثلاً ارتفاع نقیضین؛ اجتماع نقیضین این است که بود با نبود قابل جمع نیست، یعنی انگشتی که اکنون دست من است، اکنون این‌جا هم این باشد هم نباشد، آناً‌ها، اکنون هست، اکنون نیست، این می‌شود؟ نه! این اکنون هم باشد هم نباشد، این ممکن هست؟ محال است. کوانتوم ببینید در همان فیزیک کوانتوم خوب شد گفتید، ببینید در بحث فیزیک کوانتوم همان ذرات کوانتوم، کدام یک فیزیکدان حتی آتئیست گفته بود آن ذره با نبود آن ذره در یک حکم است؟

ایشان می‌گوید بله، ما مثلاً دیدیم که یک ذره در آن واحد در دو نقطه است، آن بحث دیگریست، بود آن ذره با نبود آن ذره فرق می‌کند یا نمی‌کند؟ - حاضران: الان مثلاً در ارتباط با شنوایی، گفتید که ما مثلاً می‌خواهیم یک چیزی را بشنویم مثلاً اتفاقی می‌افتد یک محرکی انجام می‌شود، صدا می‌آید و به ما می‌رسد، یعنی دارای علّت هست، علّت و معلول هست، اینکه من می‌شنوم یا نه، اینکه حسّش می‌کند هم این هم از لحاظ علم تجربی بعضی از آن‌ها خیلی عمیق می‌شوند، یعنی انگار نه حرف من درست هست نه حرف شما، که می‌گویند که این شنوایی هم خب یکسری اعصاب هست یکسری سلول‌هایی هست که خب این را می‌رساند به مغز، مغز هم این را دریافت می‌کند و آن نتیجه را می‌دهد؛ یعنی این هم یک علّت و معلول است دیگر، محرک رسیده به گوش من، گوش من یک بازخوردی را نشون داد، رسیده به مغز من، حالا من دارم می‌شنوم! این ببینید، این توجیه چه می‌شود، این توجیه حقیقت عقل می‌شود، یک وقت مثلاً ما در مورد ماهیت عقل صحبت نکردیم؛ ببینید یک نفر هست مثلاً آتئیست هست، اعتقاد به حقیقت فرامادی هم ندارد، فراجسمانی هم ندارد، اما می‌گویی عقل داری؟ می‌گوید عقل دارم.

عقل حالا چیست؟ او تحلیل می‌کند به اعصاب و مغز، آن یک بحث دیگه‌ای هست ولی عقل را انکار نمی‌کند. ما فعلاً در بیان این نیستیم، بالاخره همان آتئیست و ماتریالیست هم می‌گوییم تو عقل داری؟ می‌گوید عقل دارم، حالا عقل چیست کاری نداریم، اصلاً نمی‌خواهیم بگوییم عقلی که فرامادی هست، این بحث‌ها را نمی‌خواهیم بکنیم، می‌خواهیم بگوییم ما حس داریم، ما اکنون داریم می‌بینیم، این‌که دیدی اکنون عقل هست؟

می‌گوید عقل نیست، این‌که می‌شنوی اکنون عقل هست؟ این عقل نیست، می‌گوید عقل یک‌سری قابلیت‌هایی دارد، حالا آن قابلیت‌ها بر می‌گردد به مغز اشکال ندارد، ماهیتش را بر می‌گردانیم به عقل، برگردیم به مغز، اصلاً ما فعلاً سر چیستی عقل کار نمی‌کنیم، ذات عقل را بحث نمی‌خواهیم بکنیم اما خب بالاخره آن عقل را قبول دارد، یعنی می‌خواهیم بگوییم حتی نسبت به عقل هم نگاه کنی، یک نگاه کاربردی دارد، کار فلسفی در مورد ماهیت و ذات عقل نمی‌خواهیم بکنیم؛ می‌گویی عقل داری؟

می‌گوید عقل دارم؛ حالا بعد، مرتبه بعدش بیا بهش بگو عقل چیست؟ آن یک بحث دیگری هست.

حالا اجتماع نقیضین، اجتماع نقیضین آیا با حواس درک می‌شود؟

آیا چیزی شما در خارج به عنوان اجتماع نقیضین دیدی؟

اگر باشد، شما یک نمونه برای من بیاور که اکنون این بود با نبودش

برابر باشد، هم باشد هم نباشد؛ یک نمونه برای من بیاور.

ببینید، او نمی‌بیند، شما مکاشفه کردی او مکاشفه نکرده، ولی شما بالاخره

می‌شود گفت آن چیزی که دیدی هم هست هم نیست؟!

بله برای بقیه نیست، یعنی نمی‌بیند، نه اینکه نیست، نمی‌بیند، نه برای خود

شما؛

اکنون شما این انگشتر را بگویید هم باشد هم نباشد، اگر شما این را

پذیرفتی، ممکن است، می‌گوییم اجتماع نقیضین ممکن هست وگرنه محال

است؛ حالا شما این را گفتی محال هست، خب شما می‌گویی هرچی که

انسان به دست آورده، مفاهیم، علوم می‌آورد از حس به دست

می‌آورد دیگر، این اجتماع نقیضین را چه جوری به دست آورده؟

- حاضران: می‌گویند زمانی که هارون مکی، زمانی که یک خراسانی آمد پیش امام صادق علیه‌السلام گفتند شیعیان شما منتظرن، بعد هارون مکی آمد حضرت فرمودند برو در تنور بنشین؛ آن هم گرمای تنور بود، هم جناب هارون هم رفتن و صرفاً نشستن و هیچ اتفاقی نیفتاد که آن خراسانی گفت آقا شیعه شما سوخت!

دارد می‌سوزد! [امام صادق] گفت که برو در تنور را بزن کنار ببین در چه حالی هست که راحت نشسته؛ آیا این اجتماع نقیضین هست؟

نه! این معجزه‌ست! معجزه به این معناست که امر خارق‌العاده و خلاف قوانین طبیعت، قانون طبیعت این است که آتش بسوزاند، اما برای آن فرد یا برای حضرت ابراهیم، برد و سلام می‌شود؛ یعنی از آتشی که مظهر حرارت هست، برودت صادر می‌شود، خنکی صادر می‌شود؛ این قانون آتش تغییر کرده، یعنی خرق قانون شده به اذن الله؛ یعنی خدا این قانون سوزندگی را در ارتباط با آتش گذاشت، آتش حضرت ابراهیم را تغییر ماهیت داد، یعنی آتشی که مظهر حرارت است، مظهر برودت مثلاً قرار داد.

این قانون تغییر کرد، اجتماع نقیضین نشد! این اجتماع نقیضین عقل حکم می‌کند. یا ارتفاع نقیضین، ارتفاع نقیضین با اجتماع نقیضین این است که اجتماع نقیضین [یعنی] این هم وجود داشته باشد هم نداشته باشد، هم وجود داشته هم وجود نداشته؛ ارتفاع نقیضین نه وجود داشته باشد نه عدم داشته باشد، می‌شود یک چیزی نه وجود داشته باشد نه عدم داشته باشد؟ نمی‌شود دیگر. البته جمعی از متکلمین اهل سنت در قدما بودند، یک چیزی این وسط هست، می‌شود باشد!! یک حرف خنده دار است، قائل شدن به حال، حالون؛ اهل حال بودند به تعبیری! می‌گفتند می‌شود یک چیزی نه وجود داشته باشد نه عدم داشته باشد، حالا شما فرض بکنید یک چیزی وجود نداشته باشد، عدم هم نداشته باشد، بالاخره یک چیزی هست دیگر، این ارتفاع نقیضین؛ شما یک ارتفاع نقیضین در خارج پیدا بکنید، اما حکم می‌کند، عقل شما حکم می‌کند که ارتفاع نقیضین محال هست.

- حاضران: چیزی که من در ذهنم تصور می‌کنم هم هست هم نیست؛ در

ذهن من هست، من یک مرغ سه کله شیش چشم تصور می‌کنم مثلاً!

خب آن در ذهنتان است، یک صورتی هست!

در بیرون نیست.

بیرون مهم نیست، مهم ذهن شماست؛ شما یک چیزی در ذهنت در نظر

بگیر، نه باشد نه نباشد!

- حاضران: داخل ذهنم نمی‌شود.

نمی‌شود! پس آن فضای ذهن، بحث سر این است که، نکته سر این هست

که این هم باشد هم نباشد، خب این‌جا، این را می‌گذارم اینجا، اینجا نیست

جای دیگر؛ متفاوت شد فضا.

یا اجتماع ضدین، این میز آقا چه رنگی هست؟

سفید هست، همش سفید هست درسته؟

همه این میز سفید هست، حالا در آن واحد این میز هم سفید و سفید باشد

هم سیاه و سیاه باشد؛ ممکن است پشتش سیاه باشد اشکالی ندارد،

نصفش را سیاه بکنیم، نصفش را سیاه کردی، باز آن نصفه دیگر هم سفید

و سفید، هم سیاه و سیاه، نمی‌شود؛ ببینید شاید بگویید این‌که باز شد

همان اجتماع نقیضین.

ببینید اجتماع نقیضین بین بود و نبود همان شیء هست، این انگشتر هم باشد هم نباشد؛ میز یک شیء هست، یک حقیقت هست، سیاهی هم یک رنگ است یک حقیقت هست، دوتا حقیقت وجودی هستند، بین بود و نبود نیست، دوتا حقیقت وجودی هستند؛ این هم سفید و سفید باشد هم سیاه و سیاه باشد، محال هست؛ اجتماع ضدّین هست. ارتفاع ضدّین محال نیست، یعنی شیء سفید نباشد، سیاه هم نباشد؛ قرمز باشد. مثل ارتفاع نقیضین نیست.

خب این از کجا آمد؟

اجتماع ضدّین از کجا آمد؟

حکم عقل هست، حکم عقل.

و حس نسبت به این راه ندارد.

پس یکی از مسائلی هم که خدمتتان عرض کردم، همین موضوع است.



[@aparat.com/be_sooye_zohoor](https://aparat.com/be_sooye_zohoor)



[v_bagherpour_kashani](https://www.instagram.com/v_bagherpour_kashani)



[@seratehagh1](https://www.telegram.com/@seratehagh1)



[besouyezohour](https://www.besouyezohour.com)



[bagherpour-kashani.com/](https://www.bagherpour-kashani.com/)



[@serat12k](https://www.serat12k.com)



[youtube.com/c/seratehagh](https://www.youtube.com/c/seratehagh)



<https://naakhodaa.ir>